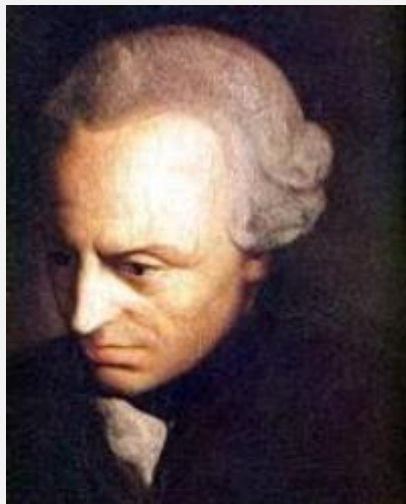


بررسی تطبیقی فلسفه کانت و هیوم

علم مابعدالطبیعه موضوع قدیمی ترین نحله های فلسفی بوده است. این نوشتار به بررسی تطبیقی این علم نزد کانت و هیوم می پردازد.



علم مابعدالطبیعه موضوع قدیمی ترین نحله های فلسفی بوده است. این نوشتار به بررسی تطبیقی این علم نزد کانت و هیوم می پردازد.

ارسطو علم مابعد الطبیعه (فلسفه اولی) را این گونه تعریف می کند: علمی هست که موجود را از آن جهت که موجود است، و اعراضی را که به ذات موجود تعلق دارند (اعراض ذاتی موجود را) بررسی می کند.

سرتاسر تاریخ مابعدالطبیعه سرشار از تلاش های فیلسوفانی است که قدم در این وادی نهاده اند. عرصه ای که خرد آدمی قلمرو حسی و تجربه های ممکن را ترک می گوید تا در میدان فراخ بدون قید، به ذات چیزها و علت نخستین دست یابد؛ این که بودن در ناب ترین شکل خویش چگونه است و واجد چه خصوصیات است.

اما این میدان همان جایی است که خرد آدمی را دچار ابهام و تناقض می کند. به قول کانت میدان نبرد این منازعات بی پایان مابعدالطبیعه نام دارد. چرا خرد آدمی تمایل به ساختن قصرهای خیالی دارد؟

یکی از پرسش های اساسی کانت در به چالش کشیدن و نقادی مابعدالطبیعه جزمی همین مسأله است. چه مجوزی در اختیار داریم که می توانیم از مرزهای هر گونه تجربه ممکن فراتر رویم؟

کانت پاسخ می دهد که باید در ابتدا به ساکن پی بنای ساخته شده مورد بازرسی قرار گیرد که آیا می تواند استحکام معماری و ساختمان ما را تضمین نماید. اگر چنین امکانی وجود ندارد و نفس الامر چیزها (بودن ناب) به ادراک ما در نمی آید؛ پس ما اجازه ساخت چنین بنایی را نداشته و حتی یکسره به خطا رفته ایم.

کانت در ابتدای کار فلسفی خویش پیرو ولف و لایبنیتس بود و بعد شروع دوره ای که به اصطلاح دوران نقادی نام گرفته از اسلاف فلسفی اش گذر کرد و خود نظریه ای جدید درباره شناخت آدمی استوار ساخت.

پرسش اساسی معرفت شناسی این است که رابطه بین فاعل شناسایی و متعلق آن چه بوده و مناط اعتبار آن چیست؟ پاسخ هایی که به این مسأله داده شده یکسره حول تعیین درجه شدت و ضعف تصورات (نظریات لایبنیتس و بارکلی) و یا واضح و متمایز بودن می چرخد.

برای دادن اعتبار به آنها نیز قطعاً به نوعی اصول اولیه کلامی و ورای تصورات موجود نیاز است که بتوان کلیت و یا علم را بر آن بنا کرد.

شاید درخورترین و بی تناقض ترین پاسخ تاریخی این است: جهان مجموعه تصوراتی است که در عقل خداوندی مندرج است و چون عقل ما نیز جزئی از عقل خداوندی بوده و فعال است پس ادراکات ما یکسره در همین دایره قرار دارد و صحبت بر سر درجه قوت و ضعف آنهاست.

پس در این صورت بین فاعل شناسا و متعلق آن فاصله ای وجود ندارد؛ ذات چیزها قابل فهم بوده و می توان از یک سری اصول اولیه به ساخت بنای علمی پرداخت. اصل امتناع تناقض پایه علم است.

یک محمول واحد همزمان نمی تواند هم بر موضوعی واحد متعلق باشد و هم نباشد. پس با تحلیل مفاهیم امکان دستیابی به علم ممکن می گردد. اصل امتناع تناقض مدخل دسترسی به ماهیات وجود است و در مورد همه موجودات از آن حیث که موجودند اعتبار

دارد. پس هر علمی چه مابعدالطبیعه و چه ریاضی می تواند بر آن استوار گردد. اما کانت در اینجا نیز با پیشینیان موافق نبوده و قائل به این است که ما در شناخت خویش تنها از اصل امتناع تناقض کمک نمی گیریم و اصولی دیگر نیز بر احکام ما حاکم است.

هدف از نگارش این سطور پس از ارائه مقدمات فوق این است که بدانیم آیا می توان احکام تألیفی ماتقدم را نوعی تداعی صور نفسانی دانست و یا به عبارتی دیگر نسبت میان اندیشه هیوم و کانت چیست. با توجه به اینکه کانت بیان می دارد که هیوم مرا از خواب جزمی بیدار کرد.

کانت دو قسم احکام را برمی شمرد. اول حکم تحلیلی که از فروکشایی مفهوم حاصل می شود. در این نوع احکام موضوع متضمن محمول بوده و یا محمول در موضوع مندرج است. از رهگذر احکام تحلیلی شناخت ما توسیع نمی یابد بلکه مفهوم برای ما فهم پذیر می گردد. دوم احکام تألیفی، که جدا از مفهوم موضوع چیز دیگری مانند x هست که فهم بر آن تکیه می کند تا محمولی که در آن موضوع گنجانیده نشده را بر آن حمل کند و متعلق بدان مفهوم بشناسد. احکام تألیفی بر خلاف تحلیلی، توسیعی و تزییدی هستند و شناخت ما را گسترش می بخشند. احکام تحلیلی یکسره متقدم نسبت به تجربه اند؛ نه اینکه ماده خود را از تجربه نمی گیرند بل اینکه برای درستی به بیرون از خود نظری نمی افکنند. احکام تألیفی هم می توانند ماتقدم باشند و هم ماتاخر.

نظر نوین کانت این است که ما احکامی داریم که هم تألیفی اند و هم ماتقدم نسبت به تجربه. این احکام باید جایگزین اصول مابعدالطبیعه جزمی گردند. مابعدالطبیعه کانتی منوط به بررسی امکان صدور این احکام و اعتبار برون ذات آنها می شود. آیا ما در فاهمه چنین احکامی داریم و چرا اجازه داریم از آنها استفاده کنیم. در اینجا است که کانت وارد حوزه فلسفه ترافرازانده می شود.

او سعی دارد که اصول ترافرازانده حس و فاهمه را تعیین کند. دو بخش اول کتاب نقادی عقل محض به حسیک ترافرازانده و تحلیل ترافرازانده تقسیم می گردد. در حسیک ترافرازانده، زمان و مکان به عنوان صورت های ماتقدم وناب سهش (شهود) حسی و هرگونه تجربه و معرفت معرفی می گردند. زمان و مکان محصول سهش ناب آدمی هستند. زمان صورت ناب همه سهش های ما اعم از بیرونی و درونی است و مکان صورت ناب همه سهش های بیرونی ماست. همچنین زمان و مکان مفهوم نبوده بل سهش ناب اند. کانت در رد مفهوم بودن زمان و مکان نیز استدلال هایی بیان می دارد.

قضایای تألیفی که توسط کانت به دو نوع ماتاخر و ماتقدم نسبت به تجربه دسته بندی شدند، مطابق تعریف ذکر شده به x ای نیازمندند، که به کمک آن بتوان دو مفهوم را به هم اسناد داد. در مورد احکام تجربی این مورد یکسره از مواد احساس بدست می آید. اما در احکام ماتقدم، مکان و زمان به معنای سهش ناب و نه تجربی، تألیف را ممکن می سازند.